



سال پنجم / تابستان ۱۳۹۵

درون مایه های هویت فرهنگی ایران معاصر و رابطه میان عناصر آن آسیب شناسی نگرش های پیشین و نگاهی به راهبردهای آینده

• محمود عبائی کوپایی^۱
• پریسا افتخار^۲

چکیده

مقاله حاضر، با رویکرد جامعه شناسی فرهنگی و با روش تحلیلی ژرفانگر، به مطالعه درون مایه های فرهنگ ایرانی پرداخته است. همچنین با بهره گیری از مدل مکانیسم های دفاع روانی، روانشناسی تحلیلی و نظریه ناخودآگاه جمعی یونگ، نگاه جدیدی به عناصر فرهنگی هویت ایران معاصر افکنده و رابطه این عناصر را با ارائه مستندات مورد بررسی قرار داده است. نتایج حاکی از آن است که روابط این عناصر در طول تاریخ شکلی دیالکتیکی داشته و هر گاه یک عنصر توسط نظامهای حاکمیتی سرکوب یا نادیده گرفته شده؛ به ناخود آگاه جمعی پس رانده شده در اثر گذشت زمان به تدریج نیرو گرفته و سپس در موعد مقتضی، به شکل توفنده به سطح بیرونی جامعه فوران کرده است. انقلاب اسلامی مردم ایران به نحوی، نتیجه سرکوب عنصر اسلامی - شیعی در دوره قبلی بوده است و این امکان وجود دارد که پس از جبران این نیاز و در اثر بی مهری به سایر عناصر در آینده، عنصر ایران دوستانه یا غرب خواهانه و احتمالاً ترکیبی از آن دو، تظاهرات آشکارتری داشته باشند. به نظر می رسد که عنایت و توجه به این امر و اجتناب از رویکرد خلوص گرایانه در سیاست گذاری و مدیریت فرهنگی کشور در آینده می تواند راهگشا باشد.

واژگان کلیدی:

هویت فرهنگی، عناصر فرهنگی، مدل دیالکتیکی، مدیریت فرهنگی

۱. عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب M_abae44@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران Pari_eftexhar@yahoo.com

مقدمه و بیان مسأله

منظومه فرهنگی ایران، محصول چند هزار ساله ملتی کهن است. در کنار تاریخ مندی هویت فرهنگی، جستجوی منابع هویتی در رویکرد توصیفی و کاوش در مولفه های هویتی در رویکرد تجویزی، مورد توجه متفکران معاصر ایرانی بوده است چنانکه عبدالکریم سروش هویت ایرانیان را حاصل سه فرهنگ ملی، دینی و غربی قلمداد می نماید و ضمن بیان این مطلب تلویحا نقش و نمود هر یک را نیز تبیین می کند:

"ما اینک در زندگی جاری خویش هم بهره ای از فرهنگ ملی - باستانی خود داریم هم در فرهنگ دینی غوطه وریم و هم امواج فرهنگ غربی بر سر و روی فرهنگ دینی و ملی ما خورده و می خورد و حیات فردی و اجتماعی ما نشان از آن دارد" (سروش، ۱۳۷۹).

مروری بر متون موجود در باب هویت و هویت ملی^۲ در جامعه ایران نشان می دهد که تقریبا همه ایشان اذعان دارند مولفه های هویت ملی و فرهنگی در عصر حاضر از سه حوزه "ایران"، "اسلام" و "غرب" متاثرند (سروش، ۱۳۷۹. شایگان، ۱۳۸۰. جهانگل، ۱۳۸۱).

سریع القلم نیز معتقد است که هویت در ایران، میان سه منبع ایران (هویت سرزمینی و تاریخی) اسلام (هویت معنوی، اعتقادی و جهان بینی وسیع) و لیبرالیسم غرب (منبعی فلسفی با کاربردهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی) قرار گرفته است (سریع القلم، ۱۳۸۳). جهان کنونی نه از فرهنگی واحد که از فرهنگ های گوناگون شکل گرفته است و نهضت چند فرهنگ گرایی^۳ در دهه های اخیر گسترش فراوانی یافته است. این عوامل باعث می شوند که مساله به رسمیت شناختن تعدد فرهنگی و تاثیر هویت های گوناگون بر فرایند تصمیم گیری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به یکی از موضوعات مهم و مطرح در اندیشه معاصر تبدیل شود. از این رو، واضح است که در این عرصه و در سطح کلان، مدیریتی موفق عمل خواهد کرد که شناخت درستی از وضعیت موجود داشته باشد که آن هم به نوبه خود مبتنی بر بررسی گذشته تاریخی با نگاهی آسیب شناسانه است.

هدف از بررسی و انجام تحقیق حاضر، این است که با اتخاذ رویکردی مبتنی بر روانشناسی تحلیلی و پاسخگویی به سوالات زیر، تصویری جدید از رابطه درون مایه های هویت فرهنگ ایران معاصر و برهم کنش آنها در گذشته تاریخی ایران ارائه داده شود تا شاید در سیاست گذاری ها و مدیریت فرهنگی کشور در آینده مورد عنایت و توجه مدیران و مسئولین این امر قرار گیرد.

سوالات تحقیق:

میان درون مایه های هویت فرهنگی ایران چه نوع رابطه ای وجود دارد؟
 آیا بین درون مایه های فرهنگی ایران و حوادث مهم تاریخی و جهت گیرهای های هویتی رابطه معنا داری وجود دارد؟

۳- آیا میتوان بر اساس مدل روانشناسی تحلیلی (مکتب یونگ) دوره های مختلف تاریخ ایران و جهت گیری های فرهنگی - هویتی آن را تفسیر کرد؟
 ۲. چهار چوب نظری:

نظریه ناخودآگاه جمعی یکی از بنیادی ترین نظریه های روانشناسی می باشد که تاثیر بسیار شگرفی در تحول رشته روانشناسی و دانشهای دیگری مانند جامعه شناسی، مطالعات فرهنگی و روانشناسی اجتماعی داشته است. طرح و بسط و تبیین این نظریه به دست کارل گوستاو یونگ روانشناس بزرگ معاصر انجام شده است (هاید، مگ گینس، ۱۳۷۹).

اعتقاد به وجود ناخودآگاه فردی، به صورتی ابتدایی تر در اعتقاد روانشناسان پیش از یونگ وجود داشته و پیشتر توسط زیگموند فروید پدر علم نوین روانشناسی شناخته شده بود. گرچه در برخی از آموزه های عرفان شرقی و فلسفه اسلامی میتوان زمینه های این نظریه را جستجو کرد. اما پرداخت نظام مند علمی - پژوهشی و طراحی ساختار عقلانی و اثباتی این نظریه در ابتدا از زبان فروید آغاز و در نهایت با طرح مسئله ناخود آگاه به صورت ابر نظریه (ناخودآگاه جمعی) به دست گوستاو یونگ کامل شد و مبنای حرکت روانشناسان به سوی بازگشایی افق های تازه در راه شناخت انسان، فرهنگ و رویکردهای نوین روان درمانگری قرار گرفت (همان).

بر طبق نظریه روانشناسان، ناخودآگاه ما سرشار است از عناصر سرکوب شده روانی که به دلیل سرکوب شدن پس زده شده و از سطح خودآگاه به درون لایه ای پنهان به نام ناخودآگاه رسوب می کند و برخلاف اینکه آنها را نابود شده می انگاریم، در ناخودآگاه ما به حیات خود ادامه می دهند و با ظرافت و روشی نامحسوس عملکرد ما در خودآگاه را دستخوش دگرگونی میکنند (شایگان، ۱۳۵۵).

بر اساس نظریه یونگ، افرادی که در حوزه های جغرافیایی و یا فرهنگی یا زبانی و... دارای نقاط اشتراک هستند، در ناخودآگاه خود قادر به تشکیل ناخودآگاهی وسیعتر در سطح ملی یا فرقه ای و یا حتی جهانی می باشند که البته زبان بیان این ناخودآگاه جمعی به صورت سمبلیک و با استفاده از زبان سمبل ها و نشانه ها است. به عنوان مثال سمبل فرشته به عنوان نماد جهانی نیکی که عموماً در تصور کلی مردم جهان دارای تصویری تقریباً مشابه و یکسان میباشد، شکل گرفته است (یونگ، ۱۳۷۷).

بررسی ظهور و بروز این نشانه ها به صورت مستقیم می تواند تصویر دقیقی از رویکرد ذهنی

و روانی جوامع کوچک و بزرگ بشری به ما ارائه کند که امکان تفسیر و تعبیر دقیق از ذهن کلی جامعه و حتی پیش بینی جهت حرکت آحاد مردم و امکان ایجاد تغییر و تبدیل در آن را برای جامعه شناسان و متعاقبا سیاست گذاران عرصه فرهنگ و دیگر حوزه های سیاست گذاری میسر خواهد کرد (والتر اودانیک، ۱۳۷۹).

مسئله ترجمه زبان سمبلیک چه به صورت فردی و یا جمعی به داده های مشخص روانشناسانه، بدون شناخت دقیق زبان سمبلهای ذهنی و نحوه بروز آنها ممکن نیست. همانگونه که ناخودآگاه فردی به صورتی نا محسوس، امکان جهت دهی به فرد به سوی نوع خاصی از عملکرد را فراهم می آورد، ناخودآگاه جمعی هم امکان این گونه جهت دهی ها را به صورت جمعی و توده ای پدید می آورد، که نمونه های بارز آن را میتوان در تاریخ فرهنگ، مذاهب و فرقه ها و نحله های فکری مشاهده کرد (یونگ، ۱۳۹۰).

بنابراین براساس این چهارچوب نظری میتوان فرهنگ یک جامعه معین، عناصر هویت بخش و جهت گیریهای کلان و ارزشها و سلاقی عمومی را مورد ارزیابی نسبتا دقیقی قرار داد که در این نوشتار عناصر اصلی هویت آفرین فرهنگ معاصر ایرانی و تعامل دیالکتیکی آنها، مورد توجه قرار میگیرند.

به طور کلی در مطالعات اجتماعی از دو روش استفاده می شود که اصطلاحا یکی را ژرفانگر یا ژرفائی و دیگری را پهنانگر یا پهنایی می نامند. روش ژرفائی خاص تحقیقات مردم شناسی و مطالعات فرهنگی است و روش پهنائی یا پهنانگر را در مطالعات جامعه شناسی بکار می برند.

در این تحقیق، با عنایت به موضوع تحقیق از روش ژرفا نگر و از گونه تاریخی و کتابخانه ای استفاده شده است. مواد و داده های تاریخی با روش ژرفا نگر مورد بررسی قرار گرفته اند و در بخش نهایی در مدل مکتب روانشناسی تحلیلی یونگ مورد پردازش قرار گرفته است.

فرهنگ و قدرت هویت بخش آن

زندگی، بواسطه تامین نیازهای حیاتی تداوم می یابد. هر اجتماعی خود را با نیازهای حیاتی و ضروری مواجه میبیند و تلاش میکند با تبادل تجارب جمعی خود به، به این نیازها پاسخ گوید، به تدریج این پاسخگویی به نیازهای مردم یک اجتماع، سبکی یکدست و یک نواخت می آفریند و مردم یک جامعه مثلا به شکلی خاص و در زمانهایی معین و با آداب و تشریفات و ادواتی خاص به تهیه و طبخ و مصرف غذا می پردازند. و در نتیجه الگوهایی جمعی برای رفع نیاز به خوراک پدید می آید. در حیطه دیگر نیازها نیز همین فرایند رخ میدهد. نیاز به ارتباطات و تفاهم در قالب زبان شکل میگیرد؛ نیاز به سکونت در شکلهای گوناگون معماری و شهر سازی، پاسخ داده میشود. نیاز به امنیت در قالب سازمانهای ابتدایی نظامی و امنیتی، پاسخ داده میشود، نیاز جنسی که از نیازهای زیستی و اولیه است در قالب سنت ازدواج و نهاد خانواده، ظهور و تجلی میابد و رفته رفته

این همه ، سبک خاصی از زندگی جمعی مردم یک قوم و اجتماع را می آفریند که در زبان فارسی معاصر به آن فرهنگ میگوییم (آشوری، ۱۳۸۶).

فرهنگ از سویی پاسخگوی نیازهای مادی است که اگر به شکلی در هم تنیده و مرتبط با هم در نظر گرفته شود ، تمدن^۱ نامیده میشود و نماد اعلاای آن در شهرها متجلی و متبلور شده است (توبین بی، ۱۳۵۵).

به همین دلیل است که شهر نماد مدنیت و تمدن است . شهر به مثابه آینه و مظهری است که تمام قدرت آفرینش و مهارت پاسخگویی یک فرهنگ در آن ظاهر میشود . شهر ؛ آینه تمام نمای قامت تمدنی فرهنگهاست و به همین دلیل است که فرهنگها به طور ناخود آگاه در وسعت بخشی و شکوهمند سازی شهرهای خود با یکدیگر در مسابقه و رقابت اند . اکنون میتوان به خلاصه با یک مثال ساده فرهنگ و تمدن و نسبت میان آنها را در این گزاره صورتبندی نمود که :

فرهنگ نرم افزار زندگی جمعی آدمیان و تمدن سخت افزار زندگی آنان است .
فرهنگ روح زندگی جمعی و تمدن تجسم و کالبد آن است .

با توجه به نسبتی تولیدی که میان فرهنگ و تمدن برقرار است ، با مشاهده اوضاع و احوال تمدنها که جنبه بیرونی و کالبدی و عینی و مشاهده پذیر و سنجش پذیر دارد . می توان اوصاف و عوارض فرهنگ ها را به دست داد و قوت و ضعف و سلامت و بیماری و کودکی و جوانی و پختگی و خامی ، باروری و ناباروری و کارمدی و ناکارمدی آنها را رصد کرد و نمایش داد . از این روست که میتوان فرهنگ ها را گونه شناسی و آنها را در این گونه ها و نمونه ها طبقه بندی و تقسیم کرد :

فرهنگ مولد و فرهنگ عقیم
فرهنگ کارآمد و فرهنگ ناکارآمد
فرهنگ قوی و فرهنگ ضعیف
فرهنگ الگو و فرهنگ پیرو
فرهنگ غالب و فرهنگ مغلوب
فرهنگ ساده (بدوی) و فرهنگ پیچیده
فرهنگ زنده و فرهنگ مرده
فرهنگ باز و فرهنگ بسته (بلینگتون، ۱۳۸۰)
بنا بر آنچه که گفته شد ؛

فرهنگ مولد، فرهنگی است که دارای توانایی تولید پاسخ‌هایی مفید و متنوع، برای رفع نیازهای جامعه است. در برابر فرهنگ عقیم، از باز تولید پاسخ‌های مناسب نازا و ناتوان است. فرهنگ کارآمد، پاسخ‌هایی درخور؛ مناسب و شایسته می‌دهد و فرهنگ ناکارآمد به سختی و کندی پاسخ می‌دهد و پاسخ‌هایش چندان مفید حال جامعه واقع نمیشود.

فرهنگ قوی، زودتر و بهتر و بیشتر پاسخ می‌دهد و پاسخ‌هایش بیشتر مورد اقبال مردم جامعه خود قرار می‌گیرد. و فرهنگ ضعیف چنین نیست.

فرهنگ الگو؛ برای رفع نیازهای جامعه، چنان پاسخ‌های درخور و شایسته‌ای می‌دهد که نه تنها نیاز مردم خود را تکافو مینماید بلکه صنایع فرهنگی که افریده است و شیوه پاسخگویی او، الگوی دیگر فرهنگها قرار می‌گیرد و فرهنگ پیرو، از آن الگو بهره می‌گیرد. فرهنگ پیرو بیشتر مصرف کننده است تا تولید کننده.

فرهنگ غالب چنان نیرومند و کارآمد و برون‌گرا و مولد است که به طور طبیعی یا به طور قهری بر دیگر فرهنگها سیطره و استیلا میابد و فرهنگ مغلوب به تدریج به رنگ فرهنگ غالب در می‌آید و شاکله آن را می‌پذیرد.

فرهنگ ساده به نیازهای جامعه خود که البته جامعه‌ای ساده و ابتدایی است، پاسخ‌هایی ساده می‌دهد، پاسخ‌هایی که مقتضی دوره کودکی و نوجوانی یک جامعه است. فرهنگ پیچیده، به مشکلات پیچیده جامعه خود، پاسخ‌هایی پیشرفته و پیچیده می‌دهد. چنانکه مثلا فرهنگ‌های پیچیده به مساله‌ای مانند زیست بوم بشری میاندیشند و یا برای تاسیس زیستگاه‌های منظومه‌ای در دیگر کرات آسمانی، طرح و نقش می‌ریزند.

فرهنگ زنده؛ تغذیه میکند، رشد میکند، با محیط خود و دیگر فرهنگ‌ها به قصد رویش و پرورش خویش ارتباط برقرار میکند. فرهنگ مرده، توقف میکند، منجمد میشود و در پيله‌ی خود بسندگی خویش می‌میرد.

فرهنگ باز، فرهنگی است که نسبت به دیگر فرهنگها توجه و هشیاری دارد. اهل تعامل و داد و ستد است، پاسخ‌های دیگر فرهنگها را ارزیابی میکند و از دیگران تغذیه میکند و بر فریبی و قوت و غنا و زاینده‌گی و کارآمدی خود می‌افزاید و در برابر فرهنگ بسته؛ آکنده از احساس خود بسندگی است، منزوی و بیگانه ستیز است به دیگران به چشم حقارت مینگرد، از پندار کمال‌متورم است و به تدریج دچار ضعف و فتور و از هم پاشیدگی می‌شود. مرگ سرنوشت محتوم هر سیستم بسته است.

با این توضیحات و توصیفات و گونه‌گونه‌گی، به فراست می‌توان دریافت که در جهان، فرهنگی خالص و یکدست پیدا نمیشود. فرهنگها از یکدیگر تغذیه میکنند؛ عناصری از یکدیگر را می‌پذیرند و به تدریج درونی می‌سازند و رنگ خود را بر عناصر پذیرفته، می‌زنند. مهاجرت‌های بزرگ قومی

، جنگ ها ، تبادلات اقتصادی و مسافرت ها و اموری از این دست اسباب مرآمده و مبادله فرهنگها و تمدنهای را فراهم می آورند . تا آنجا که در جهان معاصر امروزی نمی توان از خلوص تام و فرهنگ ناب تمام عیار دم زد . مگر آنکه فرهنگی در اقصی نقاط جهان پیدا شود که از تمام روابط با جهان بیرون خود ، به دور مانده باشد که در آن صورت حتما یک فرهنگی ابتدایی و بدوی و بسته و در حال ممت و سكرات خواهد بود (روح الامینی، ۱۳۶۸).

هویت فرهنگی یک ملت، حاصل انباشت تاریخی از تجربه های فرهنگی آن ملت است که در طول زمان شکل گرفته است. طبعاً این مبنا در مورد کشوری چون ایران از اهمیت زیادی برخوردار است چراکه پیشینه تاریخی-تمدنی آن به هزاران سال می رسد که مجموعه ای بی نظیر از انباشت های گوناگون تجربی و فرهنگی را در خود اندوخته است (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹).

مطالب ذکر شده نشانگر این امر است که هرچه حوزه تمدنی از نظر وسعت زمانی و مکانی گسترده تر باشد، به طبع، میزان انباشت تجارب فرهنگی افزون تر و متنوع تر خواهد بود . که البته ، در صورت مدیریت بهینه و کارآمد قدرت هویت بخشی آن نیز به مراتب ، بیشتر می گردد.

باید از تفاوت های فرهنگی به وجد آییم و بکوشیم که از آنها بیاموزیم نه اینکه آنها را بیگانه ، ناپذیرفتنی و نفرت انگیز تلقی کنیم تنوع و کثرت فرهنگ ها^۱ مزایایی دارد. گنجینه سرشار تجربه ، خرد و رفتار تمام انسانها را مورد توجه قرار می دهد. آزادمنشی ، دیگر پذیری و کثرت گرایی باعث می شوند که از چندگانگی بینش ها لذت ببریم (دکونیار، ۱۳۷۷).

با مقدماتی که ذکر شد ، اکنون میتوان از عناصر فرهنگی ایران معاصر سخن گفت و نشان داد که فرهنگ ایران معاصر ؛ فرهنگی خالص و ناب نیست و در ذات امروزی خود درون مایه هایی از دیگر فرهنگ ها و تمدنها دارد که بی معرفت به آنها نمی توان از شناخت فرهنگ امروزی ایران زمین، دم زد و سخن گفت .

درون مایه های فرهنگ ایرانی

با تامل در تاریخ قوم ایرانی در درازنای هزاره های گذشته میتوان ، سه عنصر اصلی را به عنوان درون مایه های فرهنگ ایران از یکدیگر تمیز و تشخیص داد . این سه عنصر عبارتند از :

عنصر ایرانی - زرتشتی با قدمتی سه هزار ساله

عنصر اسلامی - شیعی با بیش از هزار و دویست سال قدمت

عنصر غربی - تجدد خواهانه با چهار قرن سابقه

این سه عنصر ؛ اصلی ترن و موثر ترین درون مایه های فرهنگ ایران معاصرند که هم اکنون به نقش آفرینی مشغول اند اما عناصر و درون مایه های فرعی تر و کم اثر دیگر نیز هستند که تنها

به آنها اشاره میکنیم :

عنصر هلنی : بواسطه ریشه مشترک قوم آریایی و رومیایی های پیاپی ایرانیان و یونانیان بویژه حکومت دوقرن دست نشاندگانی سلوکی در ایران که عمیقا تحت تاثیر فرهنگی یونی - هلنی بودند. عنصر ترکی - مغولی : که بواسطه مجاورت و همسایگی امپراطوری ایران با تورانیان و فرهنگهای آسینانه میانه به درون ایران رسوخ یافته و با حمله مغولان در طی سه قرن میانه اسلامی ، در ایرن حضوری پرخشونت و ویراگرانه و سیطره جویانه داشته است . بنا براین خرده عناصری مانند فرهنگی یونی - هلنی و ترکی - مغولی نیز در فرهنگ ایران معاصر به شکلی پنهان، حضوری کم فروغ و کم اثر دارند(ویل دورانت، ۱۳۷۸).

اما عنصر ایرانی - زرتشتی ، عنصری اصلی ، بنیادی و هویت بخش بوده است . این عنصر در دل خود زبان فارسی را آفریده که شکل تکامل یافته زبانهای باستانی ایران است و این زبان گنجینه عظیمی از تجارب تاریخی قوم ایرانی را در طول سه هزار سال در خود جمع کرده . ارزشها ، باروها ، انسان شناسی . جهان شناسی ، آفرینشگری قوم ایرانی در این زبان متجلی است و زبان فارسی بخش جدایی ناپذیر هویت امروز ایران به شمار می رود .

گاه شماری خورشیدی قوم ایرانی ، نیز از دستاوردهای فرهنگی همین عنصر است . گاه شماری ایرانی که با آغاز تعادل بهاری و عید نوروز شروع می شود با خود فرهنگ خاصی پدید آورده که ویژه ایران است و هویتی خاص و ممتاز به این فرهنگ و تمدن بخشده است . این عنصر با عمری بیش از سه هزار سال بخشی جدایی ناپذیر از هویت فرهنگی ایران است که در اعیاد و مناسبت هایی مانند عید نوروز - سیزده به در - شب چله - چهارشنبه سوری - دیگر جشنها که کمتر برگزار میشوند (مهرگان - سده و غیره) تقسیم سال به دوازده برج ایرانی که هر کدام نام فرشته ، ایزد یا ایزد بانویی است همچنان زنده و اثر گذار است(خنجی ، ۱۳۹۰).

عنصر دوم ؛ عنصر اسلامی - شیعی است که بیش از دوازده قرن سابقه دارد و به تدریج در بستر حوادث تاریخی به درون مایه اصلی و بنیادین فرهنگ ایرانی تبدیل شده است . به واسطه این عنصر ؛ دین اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران اسلام است . و به همین واسطه پیامبرشان حضرت محمد مصطفی(ص) خاتم پیامبران است . به دلایل تاریخی و فرهنگی مسلمانان ایران اهل بیت پیامبر را دوست دارند و اکثریت مسلمانان ایرانی به مذهب شیعه امامیه اعتقاد و تعلق خاطر دارند . حتی اقلیت های سنی مذهب ایرانی . تعلق خاطر عاطفی و فرهنگی نسبت به اهل بیت و پیامبر(ص) دارند . قران کتاب آسمانی ماست و در مناسبت های مختلفی مانند ازدواج . تولد نوزدان . خرید خانه و ملک ، مرگ و دیگر مناسبتها به آن رجوع میشود و آوای ملکوتی آن زینت بخش مجالس و محافل ماست . اعیادی مانند ولادت پیامبر(ص) و ائمه هدی(ع) و عید سعید مبعث و فطر و قربان و غدیر و مناسبت هایی مانند رمضان المبارک و محرم الحرام و مراسم سوگواری دینی مربوط به

ائمه شیعی بخشی جدایی ناپذیر از هویت فرهنگی امروزین ماست و این عنصر با خود جهان بینی توحیدی و ارزشهای و هنجارهایی ویژه به همراه آورده است که در زندگی جمعی و شخصی ایرانیان ، ظهور و بروزی انکار ناپذیر دارد .

عنصر سوم ؛ عنصر فرنگی - غربی است که در آغاز ، گرچه بیگانه و غیر اصیل بوده است اما عناصری از آن امروزه درونی و خودی شده است . این عنصر در دوران صفویه به درون فرهنگ ایرانی رخنه کرد و در عصر قاجار بسط و گسترش کمی یافت و در عصر پهلوی عمق و رسوخ پیدا کرد و به رویه تمدنی ما تبدیل شد . لباس مردان ایرانی فرنگی شد . سازمانها و موسسات شکل غربی به خود گرفت . مفهوم دولت - ملت به شکل غربی نهادینه شد . دستگاه های اداری کشور مانند آموزش و پرورش - دستگاه قضا - ارتش و پلیس - رسانه ها - سبک شهر سازی - وسایل حمل و نقل و مواصلاتی - نظام ارتباطات و از همه مهمتر شیوه مناسبات اجتماعی در سطح رویه و ظاهر ، غربی و فرنگی شد و به تدریج به درونمایه فرهنگی ما بدل شد تا آنجا که جدا کردن و برون ریختن این درون مایه ها که سبک زندگی ظاهری و مادی ما را شکل داده است ، غیر ممکن می نماید و اگر برنامه ای فراگیر در این راستا تنظیم و اجرا شود امیدی بر اقبال و کامیابی آن نمی رود (خانقاه، ۱۳۷۲).

امروزه در بدو ورود به خانه و کاشانه هر ایرانی مظاهر تمدن غربی با سرعت بیشتر مشاهده میشود و نوع معماری منازل - مبلمان و اثاثیه - روشنایی و اداوات پخت و پز - رادیو و تلویزیون و کامپیوتر و تلفن و اینترنت بخش جدایی ناپذیر خانه ها و ادارات ایرانی است که البته همگی دستاوردهای تمدنی غرب اند و دلیل اصلی این پدیده را باید در اقتضات طبیعی داد و ستد فرهنگها و تمدنها جستجو کرد . در همین جا باید اذعان نمود که تمدن غربی و صنایع فرهنگی غرب ؛ امروزه رویه ی غالب همه تمدنها و فرهنگ های جهان است . گرچه در زیر بستر این رویه مادی درون مایه های معنوی اصیل ، (لااقل در جامعه ما) همچنان به حیات و هویت بخشی مشغول اند . با این همه ، بخشی از هویت فرهنگی ایران معاصر غربی است و سبک زندگی غربی در حال توسعه و گسترش افقی است و به تدریج به لایه های عمیقتر نیز رسوخ خواهد کرد .

۲.۳ . نسبت و روابط این عناصر

اکنون نوبت آن است که نسبت و رابطه این عناصر را مورد بررسی قرار دهیم . گمانه زنی ها و فرضیه های اولیه حاکی از آن است که انواع مختلفی از نسبت ها ، از تعامل تا تعارض میتواند میان این عناصر وجود داشته باشد که خود موضوع یک پروژه تحقیقاتی گسترده و چند بعدی است . اما آنچه که مورد توجه و تفتن این گفتار است ، یکی از نسبت های ممکن یعنی ؛ نسبت و رابطه

دیالکتیکی^۱ میان عناصر درونمایه های فرهنگ ایران است .

برای تبیین این نسبت با توجه به نظریات روانشناسی در مکتب روانکاوی فروید^۲ و مکتب روانشناسی تحلیلی یونگ^۳، میتوان مدلی را در نظر گرفت که با بکار بستن این مدل؛ امکان فهم و توضیح تحولات فرهنگی ایران با ملاحظه عناصر و درون مایه های اصلی و هویت بخش فرهنگ جامعه ایرانی، فراهم می آید.

شایگان بر این باور است که هویت ملی ایرانیان را می توان در سه ضلع تبیین کرد، هویت قبل از اسلام که به صورت تاریخی هنوز در ذهنشان زنده است، هویت اسلامی و هویت جدید که از طریق تحولات عظیم مدرنیته بدان تعلق گرفته است (شایگان، ۱۳۸۰).

مطابق این مدل؛ سه عنصر ایرانی - زرتشتی؛ عنصر اسلامی - شیعی و عنصر فرنگی - غربی به عنوان عناصر اصلی و هویت بخش روح ایرانی معاصر در نظر گرفته میشوند. گرچه اضلاع ایرانی - اسلامی نسبت به ضلع فرنگی - غربی امتداد بلندی تر داشته و به هسته مرکزی هویت ایرانی نزدیک ترند و عنصر فرنگی - غربی به سطح و رویه هویتی فرهنگ ایران نزدیک تر است. اما این هر سه عنصر با یکدیگر ترکیب شده و هویتی خاص و ممتاز آفریده اند که نشانه باز بودن و بالندگی فرهنگی ایرانی است.

رابطه این اضلاع و عناصر با یکدیگر، تقریباً یک رابطه دیالکتیکی است و در اثر تعامل و ترابط و تعارض، هر کدام از این عناصر دچار تحول کیفی میشوند که به مثابه سنتز این بر هم کنش تاریخی است.

بر اساس آنچه که پیش تر در مورد نظریه ناخودآگاه جمعی یونگ ذکر شد، در صورتی که با مداخلات بیرونی، هر بخش از این درونمایه های فرهنگی؛ سرکوب شود و یا به حاشیه رانده شود. از سطح به عمق حرکت کرده و از تظاهرات آشکار فرهنگی و اجتماعی، به بخش ناخودآگاه وجدان جمعی جامعه ایرانی فرود می آید و در صورتی که این سرکوب توسط نهادها و موسسات اجتماعی و یا نیروی سرکوبگر خارجی تداوم یابد؛ وجدان جمعی جامعه دچار احساس الیناسیون و از خود بیگانگی میگردد. این سرگشتگی فرهنگی به تدریج زمینه رجوع به فرهنگ بیگانه و یا بازگشت به خویشتن فرهنگی را فراهم می آورد.

از سوی دیگر بنا به مبانی روانشناسی تحلیلی و روانکاوی، در این مرحله مکانیسمهای دفاعی در وجدان جمعی فعال شده و به آن عنصر پس رانده شده، نیرو و انرژی بیشتری می بخشد. تا آنکه پس از طی یک دوره سکوت و سکون، عنصر سرکوب شده با انرژی توفنده و طغیان آمیزی

1.6 Dialectical Relation

2.7 Zigmund Feroid

3.8 Carl Gustav Jung

، ساختارهای اجتماعی سرکوب کننده را درهم شکسته و خود را از عمق ناخود آگاه به سطح خود آگاه اجتماع میرساند (یونگ، ۱۳۸۰).

در نتیجه ، عصر تغییر و تحول فرهنگی و در شکل نیرومند تر آن عصر انقلاب فرهنگی آغاز می گردد.

گاهی عایق های فرهنگی که در بخش فراخود جامعه ، به شکلی مستحکم مستقر شده و مانع بازگشت عنصر فروخته ، به حیطة آگاهی جمعی می شود ، در چنین وضعیتی؛ که هنوز نیروی کافی برای در هم شکستن فراخود بدست نیآورده است ، احتمال فعال شدن دیگر مکانیسم ها جبرانی قوت می گیرد. در اینجا ؛ عنصر مطرود شده با لباس مبدل به سطح مناسبات عمومی و اجتماعی باز میگردد (استونزل، ۱۳۵۷).

نمونه روشن آن در تاریخ ایران، نمادهای کهن میتراپسم یا ایرانی - زردتشتی است که با لعاب و پوششی از هویت اسلامی ؛ مجالی برای ظهور و بروز مجدد پیدا کرده است . کم نیستند آثار و ابنیه کهن ایرانی که در دوران فتوحات اعراب مسلمان ، با نام ها و عناوین و پوشش اسلامی ، دچار دگر دیسی شده و به سطح خود آگاه اجتماع باز گشته اند . آثار و ابنیه ایرانی که امروزه با نامهایی مانند تخت سلیمان - کوه خضر نمونه ایی از این دست به شمار می آیند یا آیین هایی مانند نوروز که به تدریج چهره ای دینی اسلامی نیز به خود گرفته با دعای تحویل سال و افتتاح قران کریم ، متبرک شده اند .

۳.۲.۱. نمونه های تاریخی موید رابطه دیالکتیک

بررسی تاریخ تحولات فرهنگی ایران ، خود موضوعی مستقل و گسترده است و امکان بسط آن در این مجال وجود ندارد . اما در اینجا، سعی بر این است که با ذکر نمونه های تاریخی، رابطه دیالکتیکی ذکر شده را تبیین و مکانیسم های جبرانی در حیطة وجدان جمعی را در آنها مشاهده کرد.

۳.۲.۱.۱. شعوبیگری

از اواخر عهد اموی نهضت های ملی و سیاسی و مذهبی هر روز به رنگی ظاهر می شدند. ایرانیانی که در برابر استحاله و از دست دادن هویت ملی خویش سر می پیچیدند نهضت هایی را علیه خلفای مسلمان پایه ریزی کردند. بزرگترین این نهضت ها که به انقراض دولت و سیادت عرب ها انجامید نهضت شعوبیه بود. شعوبیه نام نحله ای است که از اواخر دولت اموی (اوائل قرن دوم هـ.ق) ظهور یافت و به برانداختن بنی امیه، برکشیدن بنی عباس و استقلال سیاسی ایرانیان انجامید. شعوبیان برای عرب ها در نژاد و فرهنگ پیشیزی ارزش و اعتبار قائل نبودند و خود را برتر از عرب می دانستند (ممتحن، ۱۳۸۵).

ممتحن، حسینعلی، نهضت شعوبیه، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.

آنچه که از گزارش های تاریخی میتوان فهمید این است ، سرکوبی زبان فارسی و به حاشیه راندن عنصر ایرانی فرهنگ ، رفته رفته باعث رانده شدن این درون مایه به ناخودآگاه جمعی ایرانیان شده و به شکل عصیان های فرهنگی - اجتماعی که در برخی از موارد شکل افراطی و رادیکالی پیدا کرده و باهدف نفی و انکار عروبت ، بروز و ظهور یافته است (زرین کوب، ۱۳۸۹).

۲.۱.۲.۳. فردوسی و آفرینش شاهنامه

نمونه دیگر ، انگیزه آفرینش شاهنامه در قرن چهارم هجری و شرایط آن دوره تاریخی ایران است. رویکرد بی مهری به ایران و ایرانیان موجب رنجش عمیق خاطر فردوسی گردید و تلاش فراوانی به خرج داد تا در این منظومه عظیم خود هم از زبان عربی که زبان رایج دیوانی و سیاسی آن دوره محسوب می گردد ، تبری جسته و به توانایی زبان سره پارسی تاکید و تفاخر کند . و هم در محتوای این کتاب بزرگ به اسطوره ها و شخصیت های ایران باستان و احیای میراث کهن فرهنگ و تمدن ایرانی ، بپردازد (خنجی، ۱۳۸۹).

در این نمونه مهم تاریخی ، هنرمند ، زبان گویا و فریاد وجدان جمعی جامعه است که به طور ناخود آگاه ، درون مایه ایرانی - زرتشتی فرهنگ را که توسط ایده ثلوثی حاکم و رویکرد دولت غزنوی ، به حاشیه رانده شده بود را ، مجدداً به سطح خود آگاه جمعی ، جامعه خویش باز می گرداند . در این نمونه ، فردوسی یک فرد نیست بلکه نماد وجدان جمعی است و شاهنامه صرفاً یک اثر هنری فاخر نیست بلکه نماد یک فرهنگ است که به حاشیه رانده شده و اکنون در پی باز تولید و تکثیر و بالندگی خویش است .

۳.۱.۲.۳. رویکرد فرهنگی عصر پهلوی

ایدئولوژی فرهنگی پهلوی اول و دوم تلفیق درون مایه ایرانی زرتشتی با عنصر فرنگی و تجدد خواهی غربی است و البته این تلفیق سازی را ، به شکلی نازل و سطحی و با رویکردی نمایشی و تبلیغی دنبال می کرد . مبارزه آشکار با عناصر اسلامی فرهنگ در آن دوره هنوز در خاطره نسل گذشته زنده است ، آنان البته در این کار به دلیل آگاهی نسبی از قدرت فرهنگی و اجتماعی اسلام ، با محافظه کاری و ملاحظات سیاسی - امنیتی خاصی رفتار میکردند ، ولی جهت گیری نهایی سیاست های فرهنگی در این دوره ترقیق درون مایه اسلامی و کوتاه کردن این ضلع مثلث هویتی فرهنگ بود .

نکته جالب در این جاست که این رویکرد فرهنگی ، نتیجه ای معکوس میدهد و به ضد خود تبدیل میشود و عنصر اسلامی - شیعی فرهنگ به تدریج به که بخش ناخود آگاه جمعی ایرانیان رانده شده بود ، اندک اندک نیرو می گیرد و در دهه پنجاه به یک عنصر قدرتمند تبدیل شده و نهایتاً به رهبری امام راحل و همراهی ملت ایران به شکل یک انقلاب عظیم ، به سطح خود آگاه اجتماع باز گشته و نقش تاریخی خود را ایفا کرده و منجر به براندازی رژیم پهلوی و تاسیس نظام

جمهوری اسلامی میگردد که آشکارا بر تاکید و تقویت عنصر اسلامی فرهنگ ایرانی تاکید می ورزد. از این دیدگاه انقلاب اسلامی ایران، پاسخی طبیعی به رویکرد اسلام ستیزانه رژیم پهلوی است که قهرمان اصلی آن وجدان جمعی ملت ایران است که در رهبری فرهمند امام راحل، ظهور و تجلی پیدا کرده است.

۳. ۲. ۱. ۴. نامها و کتاب ها

از نمونه های جالب توجه دیگری که با این نظریه انطباق دارد. تغییر رویکرد مردم ایران در نام گذاری نوزادان است.

درواقع نامگذاری مانند هر عمل دیگری از ارزش ها و انگیزه های روانی تاثیر پذیرفته و در زمینه اجتماعی و فرهنگی معینی انجام می شود. از این رو می توان از نامگذاری به مثابه یک نهاد، یک عمل فرهنگی و به تبع آن عوامل اجتماعی و فرهنگی موثر بر آن یاد نمود (رجب زاده، ۱۳۷۸). نتیجه تحقیقی که در زمینه تحول نامگذاری فرزندان در شهر تهران انجام گرفته حاکی از این امر است که افراد جامعه پس از جنگ ایران و عراق از نامهای اسلامی ناب روی گردان شده و بیشتر به سمت نامهای ایرانی و یا حتی غربی گرایش پیدا کرده اند. محقق در نتیجه گیری خود بیان می کند که میان دوره های تاریخی و نوع نام افراد رابطه وجود دارد به این معنی که هرچه به سالهای اخیر نزدیک می شویم میزان اسامی اسلامی کاهش پیدا می کند (نجاتی حسینی و افشار، ۱۳۸۸). مطالعات موردی و میدانی متعددی هم در این زمینه مشاهده شده است که احتمالا با اطلاعات عمومی خوانندگان نیز سازگاری دارد.

در سالهای اولیه پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، عنصر اسلامی - شیعی فرهنگ به سطح خود آگاه جمعی می آید و میزان تظاهرات اسلام خواهانه جامعه ایرانی به اوج میرسد. در این دوره نیروی مقاوم (حکومت پهلوی) که درون مایه اسلامی فرهنگ را به حاشیه رانده بود ساقط میشود و با یک مراجعه ساده به نام کودکانی که در پنج سال اول بعد از انقلاب متولد شده اند با نامهایی مانند (عمار - ابوذر - یاسر - سمیه - روح الله - زهرا - فاطمه - نسیم - مقداد - سلمان و غیره) روبرو میشویم که از فراوانی تجمعی معنا داری برخوردارند. این اسامی صبغه اسلامی - انقلابی دارند و آشکارا به دوران تاسیس دیانت اسلام و مدینه النبی (ص) پیوند خورده اند و یاد آور اصحاب خاص و خالص و انقلابی و مجاهد پیامبر اسلام (ص) می باشند. (عبدی، ۱۳۷۶).

اما در سالهای بعدی متناسب با کاهش شور و شوق انقلابی و البته تعمیق بیشتر ارزشهای و معارف دینی در جامعه، نامهای ترکیبی ائمه هدی ع و اهل بیت گرامی پیامبر اسلام بیشتر مورد توجه و گزینش خانواده های ایرانی قرار میگیرد نامهایی مانند (محمد علی - علی رضا - محمد حسن - محمد حسین - محمد صادق - محمد حسین - عل محمد - محمد کاظم - محمد رضا - مهدی) در مورد نوزادان دختر همچنان نامهایی مانند زینب - فاطمه - زهرا - و به تدریج دیگر

لقاب ایشان مانند راضیه - مرضیه - مطهره - زهره - و نام برخی دیگر از شخصیت های مذهبی ماقبل اسلام مانند مسیح - یوسف - صفورا - آسیه - ساره - سارا - و همچنین نام همسران و مادران ائمه هدی مانند ملیکا - ملیکه - نرگس - مورد توجه و گزینش قرار میگیرد که فراوانی تجمعی آن نیز معنا دار است (همان).

در سالهای پس از دفاع مقدس و در دهه دوم پس از انقلاب به تدریج نامهای ایرانی با یک رشد ملایمی به عنوان گزینه تازه ای مورد استقبال قرار میگیرد نام هایی ترکیبی مانند (علی سینا - محمد سینا - روزبه - مهرداد - مهر شاد - شایان - آرمان - ساسان - شایسته - نیلوفر - مهتاب - ستاره - هستی - شیرین - سوسن و غیره) جالب است که در همین دوره تعداد قابل توجهی از نوزادان دو اسمی هستند یعنی نامه شناسنامه آنان معمولاً اسلامی است ولی نامی که در منزل و خانواده مورد استفاده قرار میگیرد بیشتر ایرانی است. این موضوع در میان نوزدان دختر، شیوع بیشتری دارد. مثلاً دختران زیادی هستند که نامشان در شناسنامه فاطمه و زهرا و زینب و ... است ما در منزل به طور شفاهی بانام دیگری که عمدتاً ایرانی است مورد خطاب قرار می گیرند. این پدیده که خود میتواند موضوع تحقیق مستقلی باشد حاکی از آن است که در این دوره به تدریج بخش ایرانی هویت که مدتی به طور طبیعی مورد کم توجهی، ایرانی قرار گرفته بود. مجدداً به سطح مناسبات هویتی جامعه باز می گردد.

در دهه سوم انقلاب به تدریج اسامی غربی و فرنگی بویژه نامهایی که ریشه در اسطوره ها و فرهنگ یونانی دارد (فرهنگ ایونی و ایرانی ریشه های مشترک تاریخی دارند) مورد توجه قرار میگیرد. این مساله یکی از چالشها و مشکلات اصلی اداره ثبت احوال با برخی از خانواده های ایرانی است که معمولاً منجر به دو اسم شدن نوزادان ایرانی این دهه شده است نام هایی مانند (سوفیا - آناسیک - سیونا - ملانی - لیدا - مارال - ماریا - ماریتا - سادنا - هایدا - رزا - هلن - هلنا - رومینا - ناریسیس - ارمیتا - پانیذ و.....) (نمایه سازمان ثبت احوال کشور)^۱

این پدیده که در مورد دختران فراوانی بیشتری دارد حاکی از آن است که تمایلات غرب دوستانه در ناخود آگاه جمعی جامعه ایرانی حضور دارد و تمایل دارد که از ناخود آگاه به سطح خود آگاه بیاید و نام گذاری فرزندان که حوزه خصوصی و فرصتی برای هویت سازی در حوزه اقتدار خانوادگی است؛ میدان مناسبی برای این ظهور و بروز در نظر گرفته میشود.

این موضوع در مورد نام و نشان شرکت ها - موسسات خصوصی - فروشگاه ها - نام تجاری محصولات - و برند ها نیز قابل مشاهده و مطالعه است.

مطالب ذکر شده در این بخش برگرفته از سایت سازمان ثبت احوال کشور و قسمت فراوانی نامگذاری ها است. 1.
<https://www.sabteahval.ir/default.aspx?tabid=1383>

در مورد عنوان محتوی و تیراژ کتابهای منتشر شده نیز مطالب جالب توجهی وجود دارد که با این نظریه سازگاری دارد و به نحوی انطباق این مدل را با تغییرات فرهنگی ایران معاصر در نسبت دیالکتیکی درون مایه ها و عناصر فرهنگی؛ نشان میدهد.

در سالهای اولیه کتابهایی با عناوین دینی و انقلابی، تعداد و تیراژ بیشتری دارند در سالهای بعدی یعنی پنج ساله دوم کتابهای عمیقتر معارف اسلامی مانند کتابهای استاد شهید مرتضی مطهری. کتب مرحوم علامه طباطبایی. کتب حکمی - اخلاقی و عرفانی امام خمینی و تاریخ اسلام - فقه یویا و مطالبی از این دست، فراوانی تجمعی قابل توجهی دارند و در پنج سال سوم و چهارم به تدریج کتابهای مربوط به حوزه تاریخ ایران و جهان. حوزه سیاست و اقتصاد. تعلیم و تربیت و فلسفه های جدید مورد توجه و استقبال قرار میگیرند و در دهه سوم پس از انقلاب عصر ترجمه فرا میرسد. کتابهای اصلی در زمینه های فلسفه غرب. جامعه شناسی جدید - روان شناسی - اقتصاد - مکاتب و ادیان شرقی - عرفانهای نوظهور - کتابهایی با درون مایه های ایران شناسی، تاریخ و فرهنگ کهن ایرانی - فرهنگ غربی - و کتاب های کوچک که حاوی مهارت های زندگی با نگرش غربی است به یک شتاب تند، مورد توجه و استقبال و یا تولید و توزیع قرار میگیرد.^۱

صرف نظر از مباحث مربوط به تهاجم فرهنگی، بخشی از این رخداد نتیجه شدت گرفتن نیروی عناصر ایرانی و غربی هویت فرهنگی ایران معاصر است که همچنان تداوم دارد.

جمع بندی، نگاه به آینده و راهبردها

با در نظر گرفتن مستندات آنکه در زمینه صنایع فرهنگی و رخدادهای تاریخی ارائه شد در پاسخ به دو سوال نخست تحقیق می توان نتیجه گیری کرد که میان سه عنصر اصلی هویت ساز فرهنگ ایرانی، یعنی، عنصر ایرانی - زرتشتی، عنصر اسلامی - شیعی و عنصر غربی - مدرن رابطه معنا داری وجود دارد. روابط این عناصر در طول تاریخ شکلی دیالکتیکی داشته و هر گاه یک عنصر توسط نظامهای حاکمیتی سرکوب یا نادیده گرفته شده؛ به ناخود آگاه جمعی پس رانده شده در اثر گذشت زمان به تدریج نیرو گرفته و سپس در موعد مقتضی، به شکل توفنده، به سطح روابط اجتماعی جامعه فوران کرده است. در پاسخ به سوال سوم، و با توجه به مستندات ارائه شده، به نظر می رسد که میتوان بر اساس مدل روانشناسی تحلیلی (مکتب یونگ) دوره های مختلف تاریخ ایران و جهت گیری های فرهنگی - هویتی آن را تفسیر کرد.

انقلاب اسلامی مردم ایران به نحوی نتیجه سرکوب عنصر اسلامی - شیعی و تاکید یک

۱. مطالب ذکر شده در این بخش برگرفته از سایت مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور و خبرگزاری کتاب ایران است.

سو نگرانه بر عناصر کهن زردشتی و تالیف آن با عنصر غربی در دوره پهلوی بوده است. نهضت شعوبیگری و آفرینش شاهنامه نیز، در اثر بی عنایتی به عنصر ایرانی - زرتشتی و بویژه زبان فارسی رخ داد و شکل گرفت.

از سوی دیگر، این امکان وجود دارد که پس از جبران این نیاز و در اثر بی مهری به سایر عناصر در آینده، عنصر ایران دوستانه یا غرب خواهانه و احتمالاً ترکیبی از آن دو، تظاهرات آشکارتری داشته باشند. به نظر می رسد که مد نظر قرار دادن این امر و اجتناب از رویکرد خلوص گرایانه و توجه متوازن به عناصر اصلی هویت ساز در سیاست گذاری و مدیریت فرهنگی کشور در آینده می تواند بحرانهای فرهنگی پیشا رو را مهار کرده و در برابر آسیب های فرهنگی ناشی از جهانی سازی راهگشا باشد.

به طور خلاصه می توان ثمرات و نتایج این نوشته؛ همراه با گمانه زنی در باره آینده و راهبردهای پیشنهادی بر آمده از نظریه پیش گفته را در گزاره های زیر فهرست نمود:

- ۱- هویت فرهنگی جامعه ایرانی سه درون مایه اصلی دارد که عبارتند از عنصر ایرانی - زرتشتی . عنصر اسلامی - شیعی و عنصر فرنگی - غربی
- ۲- عناصر کم جان، پنهان و کم اثر هویت فرهنگی ایران عبارتند از عنصر یونی - هلنی و عنصر ترکی - مغولی
- ۳- از میان درون مایه های اصلی عنصر ایرانی و اسلامی اصیل تر؛ نیرومند تر و دارای اثر گذاری بیشتر و عمیقترند.
- ۴- عنصر فرنگی - غربی در رویه مناسبات فرهنگی و در شکل ظاهری تمدن ایرانی گسترش افقی پیدا کرده است.
- ۵- روابط این اضلاع سه گانه هویت بخش (ایرانی - اسلامی - غربی) در مدلی دیالکتیکی رفتار میکند.
- ۶- گفتمان دیالکتیکی اضلاع مثلث هویت فرهنگی ایران باعث پویایی؛ نشاط، بالندگی و کارمدی فرهنگ ایران شده است.
- ۷- خلوص گرایی فرهنگی به معنای به حاشیه راندن و نفی و انکار یا سرکوب هر کدام از عناصر اصلی فرهنگ باعث؛ رانده شدن عنصر سرکوب شده به ناخود آگاه جمعی ایرانیان شده و پس از نیرو گرفتن یا به شکل طغیان آمیز و انقلابی و یا با پوشیدن لباس مبدل خود را به سطح مناسبات اجتماعی و خود آگاه جمعی رسانده است.
- ۸- جنبش های شعوبی گری، سنتز برخورد تحقیر آمیز گفتمان تبعض گرایانه عربوت با عنصر ایرانی بوده است. همچنین انقلاب اسلامی ایران نیز پاسخی به ایده ثولوژی فرهنگی رژیم پهلوی در به حاشیه بردن اسلام بوده است.

- ۹- در ایران معاصر به دلیل مداخلات غیر کارشناسی شده و رویکرد های خلوص گرایانه ؛ تعارضهایی مصنوعی میان این عناصر سه گانه فرهنگی پدیدار شده است .
- ۱۰- گرایشهای عمده سیاسی ایران را (اصول گرایی - اصلاح طلبی - غرب زدگی - جریان فتنه یا جریان انحراف و غیره) را میتوان با تحلیل فوق تبیین کرد و نشان داد که هر کدام از آنها ؛ نماینده کدام عنصر هویتی است و این عنصر با چه وجوه داخلی و یا خارجی دیگر تلفیق و ترکیب شده است .
- ۱۱- تعارضات فرهنگی ، هم قابلیت همگرایی بیشتر و هم قابلیت واگرایی بیشتر دارند و گفتمان های خلوص گرایانه و تک صدایی که درون مایه های اصلی فرهنگ را بیگانه تلقی میکند ، زمینه واگرایی فرهنگی را ایجاد می کنند.
- ۱۲ - در صورت ایجاد تعارض و تنش در میان درون مایه های اصلی فرهنگ ، گسل های عمیق در زیر بستر سرزمین فرهنگی ایران بوجود می آید که به لحاظ امنیت ملی و تمامیت ارضی ، مخاطره آمیز خواهد بود .
- ۱۳ - گسل های هویتی ، میتواند توسط نیروهای افراطی داخلی و دخالت فرهنگی - تبلیغاتی بیگانگان به یک زلزله در زیر بستر ناخود آگاه جمعی ایران ، منجر شود .
- ۱۴- در حال حاضر یک گرایش طبیعی و درونی نسبت به درون مایه ایرانی و عنصر غربی فرهنگ ایران پدید آمده است که در حال حرکت از عمق به سطح مناسبات ظاهری فرهنگ و رویه تمدنی ایران است .
- ۱۵- سرکوبی این گرایش طبیعی ، که کم و بیش توسط عناصر خلوص گرا و بنیاد گرا ، تشدید میشود ، به طور ناخواسته و غیر مستقیم (دیالکتیکی) زمینه گرایش به سکولاریسم فرهنگی را تقویت و تشدید میکند .
- ۱۶- مداخلات فرهنگی بیگانگان ، تشدید تعارض میان نمایندگان درون مایه های اصیل فرهنگی را به عنوان یک راهبرد موثر ؛ مورد توجه و تاکید قرار داده است .
- ۱۷- پاسخگویی به مداخلات فرهنگی بیگانگان نیازمند یک شناخت عمیق و منطقی و مستند به مطالعات پیمایشی سنجیده درباره درون مایه های اصلی فرهنگ و گسل های فرهنگی ایران معاصر است ، که توجه مدیران سطوح عالی حوزه فرهنگ را به لزوم تدوین یک برنامه جامع راهبردی مستند به پژوهش های میدانی و پیمایشی ، جلب می نماید .
- ۱۸- کارآمدی دستگاه های دیوانی اجرا و قانون گذاری و نظارت و قضا ؛ یک ضرورت بنیادی است . هر گونه ناکارآمدی ، در هر بخش زمینه ضعف تمدنی ایران را تشدید خواهد کرد .
- ۱۹- شناخت نیازهای واقعی جامعه ایرانی در حیطه های مادی و معنوی و پاسخگویی سریع و درست و جذاب به نیازها ، زمینه رشد تمدنی ایران امروز را فراهم می آورد .

۲۰- آنچه که امروزه در عرف سیاسی ایران تهاجم فرهنگی نامیده میشود از طریق شناخت و اعتماد به درون مایه های اصیل و هویت بخش فرهنگ ایران معاصر و کنار گذاشتن رویکردهای خلوص گرایانه و تک ساحتی مدیریت فرهنگی؛ درمان پذیر است؛ ضمن آنکه گشودن باب تعاملات سازنده و بالنده با دیگر فرهنگها و تمدنها راهبردی مفید و موثر است.

منابع:

- ۱- استونزل، ژان، (۱۳۵۷)، روانشناسی اجتماعی، ترجمه: کاردان، علی محمد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲- آشنا، حسام الدین، روحانی، محمدرضا (۱۳۸۹)، "هویت فرهنگی ایرانیان"، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، شماره ۴، ص ۱۵۷-۱۸۵.
- ۳- آشوری، داریوش، (۱۳۸۶)، تعریف ها و مفهوم فرهنگ، تهران: نشر آگه.
- ۴- بلینگتون، روزاموند، (۱۳۸۰)، جامعه شناسی فرهنگ، مترجم: عزیزفتری، فریبا، تهران: قطره.
- ۵- توین بی، آرنولد، (۱۳۵۵)، آینده نامعلوم تمدن، مترجم: جهان پور، فرهنگ، ناشر: دانشگاه اصفهان.
- ۶- جهانبگلو، رامین، (۱۳۸۱)، موج چهارم، تهران: نشر نی.
- ۷- خنجی، امیر حسین، (۱۳۹۰)، تاریخ ایران، نشر الکترونیک.
[/http://ketabesabz.com/book/12619](http://ketabesabz.com/book/12619)
- ۸- خنجی، امیر حسین، (۱۳۸۹)، "درباره حکیم ابوالقاسم فردوسی"، نشر الکترونیک.
[/http://ketabesabz.com/book/11564](http://ketabesabz.com/book/11564)
- ۹- دکوئیاری، خاویر پریز، (۱۳۷۷)، "تنوع خلاق ما"^۱ گزارش کمیسیون جهانی فرهنگ و توسعه [گروه مترجمان، تهران: مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- ۱۰- دورانت، ویل، (۱۳۷۸)، تاریخ تمدن، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- رجب زاده، احمد، (۱۳۷۸)، تحلیل اجتماعی نامگذاری، تهران: روش.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۹)، دو قرن سکوت، تهران: فروزش.
- ۱۳- سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۰)، سه فرهنگ، در: رازدانی و روشنفکری و دینداری، تهران: صراط.
- ۱۴- سریع القلم، محمود، (۱۳۸۶)، پارادوکس هویت در ایران، تقابل لیبرالیسم و اسلام. هویت در ایران، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- ۱۵- شایگان، داریوش، (۱۳۸۰)، افسون زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیال، مترجم:

فاطمه ولیانی ، تهران : پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی .

۱۶- شایگان ، داریوش ، (۱۳۵۵)، بتهای ذهنی و خاطره ازل، تهران: امیرکبیر

۱۷- عبدی،عباس، (۱۳۷۶)، تحول نامگذاری کودکان تهرانی(۱۳۴۵-۱۳۷۴)، تهران: حنا.

۱۸- میرشفیعی،سعید،(۱۳۹۰)، "تنوع قومی فرهنگی به عنوان یک فرصت برای عزت و اقتدار فرهنگی ایران اسلامی" اولین همایش جلوه های فرهنگی استان کردستان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج.

http://www.civilica.com/Paper-CCEKURDISTAN01-CCEKURDISTAN01_010

۱۹- نجاتی حسینی، سید محمود، افشار،سمیه،(۱۳۸۸)، "تحول نامگذاری فرزندان در شهر

تهران"، پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه، شماره سوم، ص ۱۴۱-۱۵۸.

۲۰- هاید، مگی، مگ گینس، مایک، (۱۳۷۹)، یونگ، قدم اول، مترجم: رحمانیان، نورالدین. نشر

و پژوهش شیرازه.

۲۱- والتر اودانیک، ولودیمیر(۱۳۷۹)، یونگ و سیاست، مترجم: طیب،علیرضا. تهران: نشر نی .

۲۲- یونگ، گوستاو،(۱۳۷۷)، روانشناسی ضمیر ناخودآگاه، ترجمه: امیری،محمد علی، تهران:

انتشارات علمی فرهنگی.

۲۳- یونگ، گوستاو،(۱۳۷۷)، انسان و سمبل هایش، ترجمه:سلطانیه،محمود، تهران:نشر جامی.

۲۴- یونگ، گوستاو،(۱۳۹۰)، روانشناسی و دین، ترجمه: روحانی،فواد، تهران: انتشارات علمی و

فرهنگی

